

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

آزاد ل.

۱۱ فبروری ۲۰۱۳

افسانه‌های قرآنی

بخش سوم

تفکر در یک کلبه و یک قصر تفاوت می کند،

بایرون

به ادامه سلیمان و بلقیس

دربار سلطنتی سلیمان همیشه پر بوده از پرندگان، حیوانات، چرندگان، خزندگان و غیره حیوانات، شاید هم درندگان (بر علاوه آدم‌ها) و سلیمان بر روی تخت خود می‌نشست و از صحبت با پرندگان لذت می‌برد.
سوره ص آیات ۳۰-۳۳: (ما به داوود سلیمان را بخشیدیم نیکو بنده ای بود و بسیار توبه کننده، چون نزدیکی غروب اسپان تیز رو بر وی عرضه شد پس سلیمان گفت: من این اسپان را به خاطر پروردگارم دوست دارم، (و می خواهم از آن‌ها در جهاد استفاده کنم، او همچنان به آنها نگاه می کرد) تا از دیدگانش پنهان شدند، (آن‌ها به قدری جالب بودند) که گفت: بار دیگر آن‌ها را نزد من بر گردانید و به پاها و گردن آن‌ها دست کشید و نوازش کرد (باید به خاطر داشت **آنانی که پادشاه هم هستند تبلیغ نمی کنند بلکه می کشند و می درند و نامش را جهاد می گذارند**) و شرح داستان سلیمان پادشاه و پیامبر و ملاقاتش با ملکه سبا با ریزه کاری‌ها و جزئیات در قرآن و تورات و روایات اسلامی با اندک تفاوت همه تکراری آمده است که خواندن همه آن ملالت آور بوده **من اختصاراً** به این رابطه عشقی سلیمان و بلقیس از متن قرآن و تورات نظر می‌اندازم.

یک روز که سلیمان بالای تخت خود نشسته بود و دید که در جمع پرندگان هدهد نیست و بدون اجازه او غیبت نموده است، بر آشفته شد و سوگند یاد نمود که او را تنبیه نماید، رئیس پرندگان به هوا رفت و جریان را به هدهد اطلاع داد هدهد فوراً به دربار سلیمان حاضر شده و گفت: که او به جای و محلی رفته بوده که حضرت از آن خبر ندارد و بعد از ردو بدل شدن چند سوال و جواب بین سلیمان و هدهد، آن مرغ گمشده (هدهد) گفت: من در ملکی رفته بودم که سبا نام دارد و در یمن است و زنی در آن سلطنت دارد ۱۲ هزار سرهنگ، و هر سرهنگی هزار مرد جنگی دارد خداوند به آن زن همه چیز داده است مگر **شوهر ندارد** دین او آفتاب پرستی است و ملکه سبا تختی دارد، بسیار عظیم که نظیر ندارد، **سوره نمل آیت ۲۳:** (من آنجا زنی را یافتم که بر آن‌ها سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تخت بزرگ داشت) سلیمان خواست از اصل ماجرا با خبر شود و هم بداند هدهد راست گفته یا دروغ؟؟ (بیچاره سلیمان هم پادشاه مرغان بود و هم پیامبر اما نمی دانست هدهد راست گفته یا دروغ؟؟ چون می خواست بفهمد **بلقیس شوهر**

دارد یا نی) شاید هم هوس کرده اگر شوهری نداشته باشد به وصل او برسد خلاف دیگر پیامبران مخصوصاً محمد : که زن شوهر دار و بی شوهر برایش مهم نبود به شرطی که زیبا می بود **(سوره نمل آیت ۲۷)**: (سلیمان گفت : خواهیم دید آیا راست گفته ای یا از دروغ‌گویان بوده ای؟) سلیمان نامه‌ای به ملکه سبا نوشت ، و در نامه ملکه و مردمش را به دین خود دعوت نمود ، **سوره نمل آیت ۲۸** : (این نامه من را ببر و به سوی آنها بیفکن آنکه از ایشان روی برتاب پس ببین چه پاسخ می دهند) هدهد نامه را گرفته و به دست بلقیس داد ، بلقیس پس از گرفتن نامه یارانش را جمع نمود و به آنان گفت که من نامه‌ای از سلیمان دارم. **سوره نمل آیت ۲۹** : (ملکه سبا گفت: ای سران «کشور» نامه ای ارجمند برای من آمده است) **سوره نمل آیت ۳۰** (که از طرف سلیمان است و «مضمون» آن این است : به نام خداوند رحمتگر مهربان) **سوره نمل آیت ۳۱**: (بر من بزرگی نکنید و با من از در فر مانبرداری در آنید) بلقیس خانم که سخت ترسیده بود پس از مشورت با وزیران و بزرگان در باری اش به آنان گفت که من هدیه‌ای به سوی سلیمان می فرستم ، **سوره نمل آیت ۳۵**: (و اینک من ارمغانی به سوی شما می فرستم و می نگرم که فرستادگان «من» با چه چیزی باز می گردند) بلقیس که ترسش از هیبت جاه و جلال سلیمان هویدا بود در انتظار نتیجه‌گیری از تحفه هایش شد، اما سلیمان نه پذیرفت و عصبانی شد و سر بازانش را که متشکل از دیو، جن، پری، مرغان و حیوانات بود (چی لشکری متجانس) برای دستگیری این زن فرستاد و برای این که **قدرت نمائی** کند به درباریانش گفت : چی کسی می تواند تخت این زن را پیش از این که سر بازم به آنجا برسند نزد من بیاورد؟؟ **سوره نمل آیت ۳۸**: (« سپس» گفت : ای سران «کشور» کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که ایشان مطیعانه نزد من آیند برای من می‌آورد؟؟) دیوی از یاران سلیمان گفت : که من می توانم تختش را پیش از این که تو از جای بلند شوی نزد تو بیاورم ، **سوره نمل آیت ۳۹**: (عفریتی از جن گفت من آن را پیش از آن که از مجلس خود بر خیزی برای تو می‌آورم و بر این «کار» سخت توانا و مورد اعتماد) اما یکی دیگر که از **دانش مرغان** ، پریان و اجنه زیاد می دانست گفت: که من پیش از این که پلکی به هم بزنی نزد تو می‌آورم ، **سوره نمل آیت ۴۰**: (کسی که نزد او **دانشی از کتاب الهی**) بود گفت : من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم بزنی برایت می‌آورم پس چون «سلیمان» آن «تخت» را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا من را بیازماید که آیا سپاسگذارم و یا نا سپاسی میکنم و هر کس سپاس گذارد تنها به سود خویش سپاس می گذارد و هر کسی نا سپاسی کند بی گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است) **(هموطن ارجمند! این آیات قرآن است همان قرآنی که از خواندنش به گریه می افتی!! باور نداری؟ قرآن را بخوان و به زبان مادری ات بخوان)** کنون با موجودیت صد ها سؤال پرسشی جدیدی که به آن‌ها اضافه می‌شود این است:

آن چه نوع دانشی از کتاب الهی بود که یکی از درباریان یعنی متملقان دربار بر آن آگاهی داشت و می توانست با استفاده از آن دانش الهی تخت سبا را در چشم بر هم زدنی حاضر کند و خود سلیمان با تمام نفوذ و قدرت و توانائی از آن علم و دانش الهی بی‌خبر بود؟؟ حتی آقای سیاف، مجددی، خلیلی، محقق، و چند حیوان دیو صفت دیگر تا هنوز از این علم و حکمت الهی بی‌خبرند؟؟؟ اگر چنین موضوعی درست باشد پس طول و عرض سلطنت دولت کرسی را هم می توان فهمید و دانست چرا اینهمه غلام و خدمتگذار و پیش خدمت و وزیر مشاور و آدم‌های بی‌وجدان در دور آقای کرسی رفاص امپریالیسم جمع اند چون آن‌ها فهمیده اند علم الهی در خدمتگذاری به شاهان و خائنین و وطن فروشان و سلاطین است نه در خود آن‌ها !! و همچنان پر سش دیگری که ذهن را آزرده خاطر می سازد این است: پادشاهی به آن شان و شوکت و لشکریان تمام‌عیار چه ضرورتی به لشکر کشی در قلمرو دیگران غرض وادار ساختن شان به دین مطلوب خود دارند؟؟ جز این که به گفته خود شان **جهاد نمایند!!**؟

آیا حضرت سلیمان نمی توانست همه مردم دنیا را به همین سادگی با استفاده از علم و دانش الهی همان آقا و یا خانم در باری نزد خود طلبیده و به دین خود آورد!! اما... چپاول و تاراج زندگی دیگران به شکل مقدس آن را که خصلت و

وظیفه سلاطین و قدرتمندان است که باید انجام می داد ؟؟؟؟

و بلا فاصله آن تخت نزد سلیمان حاضر شد سلیمان هم مثل اطفال با این زن بازی کودکانه نمود و دستور داد : تخت او را پیش از اینکه سر بازانم این زن را به نزد من بیاورند ظاهرش را تغییر دهند ، **سوره نمل آیت ۴۱** : (گفت تخت «ملکه» را برایش ناشناس گردانید تا ببینم آیا پی می برد و یا از کسانی است که پی نمی برد) خود را پنهان نمود و به ملازمانش دستور داد تا این بازی را عملی نمایند ، **سوره نمل آیت ۴۲** : (پس وقتی «ملکه» آمد «بدو» گفته شد آیا تخت تو همینگونه است؟ گفت: گویا این همان است و پیش از این ما آگاه شده و از در اطاعت در آمده بودیم) سلیمان نیز دستور داد که در مدتی اندکی قصری بسیار زیبا برای این زن درست کنند و خودش را درون یکی از اتاقهای این کاخ با شکوه پنهان نمود ، یارانش به آن زن گفتند که وارد قصر شود، پس از آن که بلقیس قصر را دید گمان کرد که کف این قصر آب است ، **سوره نمل آیت ۴۴** : (به او گفته شد داخل «قصر» شو هنگامی که نظر به آن افگند پنداشت نهر آبی است و **ساق های پای خود را برهنه** کرد «تا از آب بگذرد» اما سلیمان گفت : این آب نیست بلکه قصری است از بلور صاف ، «ملکه سبا» گفت : پروردگارا ! من بر خود ستم کردم و «اینک» با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است ایمان آوردم) (از یاد آوری ساق پای بلقیس در قرآن نباید تعجب نمود ، چون اگر قرآن با دقت خوانده شود می توان گفت که اسلام سکسی ترین دین ها است!!) سلیمان بلقیس را به عقد خود در آورد ، و آصف بن برخیا او را عقد بست و سلیمان با عقد این خانم نه تنها کشور سبا را در اختیار گرفت بلکه سکسی ترین و زیبا ترین خانم آن منطقه را هم در اختیار داشت !! سلیمان **هفتصد کنیز و سه صد زن داشت** و دستور داد قصر بلقیس را بیاریند و برای او قصری ساختند از خشتهای طلا و جواهر آبدار ، سلیمان با زنها ی زیادی ازدواج نمود و می گفت که من با آن زنها همبستر می شوم که فرزندان متعددی نصیب شده و یاوران من در جهاد باشند.

هموطن !! هرگز فکر کردی که این همه ثروت سلیمان و قصر ها و زنهاش از کجا بوده و مصارف این همه را کی می پرداخته است ؟؟ اگر در این باره تا حال فکر نکرده ای ؟ معذرت می خواهم هموطن !! تو خیلی ساده ای!

همچنان از داستانهای عجیب سلیمان می توان از شکایت مار از سلیمان ، صحبت سلیمان با مورچه ای که برای کرم در قعر دریا غذا می رساند ، عدالت سلیمان ، عصای سلیمان ، دعای مورچه و گفت و گو و مناظره آن حضرت با سی مرغ خیلی طولانی بوده و همچنان چهل روزه از تخت و سلطنت محروم بودن نظر به دزدی انگشتر شان توسط شیطان وقت گیرنده بوده و از نوشته آن صرف نظر شد.

ساختمانهائی که سلیمان ساخته است : نظر به تشریح تورات : باب سفر ملوک اول : بیت الرب ، بیت الملک ، دیوار اورشليم ، حاصور ، مجدو ، چارز ، بیت حورون سفلی ، بعله ، و تدمر

گفت و گوی سلیمان با مورچه !! **سوره نمل آیات ۱۷ تا ۱۹** (و سپاهیان سلیمان از جن ، انس و پرنده تحت نظم و ترتیب گرد آمدند تا به وادی مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت : به مسکن های خویش در آنید که سلیمان و سپاهیان در حال بیخبری شما را پایمال نکنند ، پس سلیمان از گفتار او تبسمی کرد و گفت : پروردگارا!! به من الهام کن تا سپاسگذاری نعمتی را که به من ، پدر و مادرم داده ای به جای آرم و عمل صالحی کنم که آن را پسند کنی و من را به رحمت خویش در زمره بندگان صالح خود در آوری) بلی او بنده صالح بود و پولدار !! و هم پادشاه !! از تجاوز پدر به زن مظلومی که شوهرش را پدر سلیمان (حضرت داوود پیامبر) به جنگ فرستاده بود متولد شده و با داشتن قصر ها ، زنها و دارائی ها (اگر این داستان سلیمان درست باشد) در همان زمان هزار و صد ها هزار بیچاره و مظلوم به لقمه نانی احتیاج داشتند و هزاران نفر می مردند ، چون پولی نداشتند!! و جناب شان در چنان عیشی بودند !! و همان مردم گرسنه و زحمتکش باید به دولت سلیمان مالیه می پرداختند تا این بنده صالح خداوند عشق بازی نماید!! چون سلیمان از صالحان است !! به به !! این اعراب بی وجدان و زنا زاده (به فرموده میرویس ودان محمودی) چه فکر می کنند که ما

یعنی ملتی پر افتخار و انسان دوست هنوز هم خریم؟؟ و خر عرب؟؟ اشتباه می کنند فقط می توانم با جرأت بگویم که همان دنباله روان ، همان رقاصه ها و همان مقلد ها و همان لاشه خور های عرب و استعمار خر اند نه تمام ملت با شهادت افغان! و به علاوه همین مردم شریف با تمام امکانات موجوده با خر بودن ، غلام بودن و بنده بودن به قدرت ها، به سلطنت ها ، به اعراب و به استعمار جهانی در مبارزه بوده و لعنت بر هر کسی که جز این فکری میکند!

ادامه دارد

1